

## دهه هشتاد و گسترش مبارزه طبقاتی در ایران

مجیدارزنگ

ملزومات تولید و بازتولید "سرمایه" در ایران نقشی ویژه به دولت اعطاء کرده است. دولت جمهوری اسلامی نه فقط دولت "نظامی- مذهبی" بورژوازیست، بلکه، با در دست داشتن هفتاد و پنج درصد از کارخانجات و مراکز تولیدی خدماتی و تمرکز دادن بیش از هشتاد و پنج درصد منابع اقتصادی کشور و توزیع درآمد بزرگ سلطه و کنترل خود، بزرگترین کارفرما در ایران میباشد. چنین سوخت و سازی در گستره سرمایه داری ایران، بهره کشی اقتصادی و اعمال سرکوب سیاسی را در یک ظرف متمرکز میکند و بناگیز هرگونه کنش و واکنش اجتماعی و همچنین طرح خواست ها و مطالبات طبقات اجتماعی و بویژه مطالبات طبقه کارگر را در تقابل با آن شکل می دهد. در چنین فضائی طبقه کارگر به ناگزیر می بایست مبارزه اقتصادی خود را در بیان فشرده تر آن بکارگیرد.

تقابل با دولت بورژوازی امری است طبقاتی چه ملزوماتش بر پایه مطالبات صنفی استوار باشد و چه سیاسی. بدین جهت است که در مقابل هر مطالبه "ساده" کارگری دین و دولت درهم می آمیزند تا سرمایه "بنام خدا" هر "حق"ی را از طریق مجلس شورای اسلامی به بی حقی مطلق بدل کند و از مجاری قوه قضائیه و مجریه با واسطه و بی واسطه خواهندگانش را بدار مجازات آورد. مطالبه کننده گان هر "حق" باطل شده ای قاعدتا می بایستی سرکوب شوند و پذیرش فقر و فلاکت تحت عنوان گسترش "عدالت اسلامی" از طریق رسانه های گروهی تبلیغ و ترویج شود، تا پروسه انباشت سرمایه مسیر طبیعی خود را طی کند.

بدیهی ست که تحقق مطالبات کارگران بر علیه سرمایه و دولت در چارچوب تنگ مناسبات سرمایه داری نه بدین معنا ست که، طبقه کارگر با اتکاء به دانش طبقاتی خود مناسبات سرمایه داری حاکم بر جامعه را دچار ترک می کند، می شکند و از آن فراتر می رود. "تحقق مطالبات" در چارچوب سلطه سرمایه بر علیه سرمایه و دولت از آن روشکل می گیرد، که کارگران در گام نخست، جبرا "فانونیت بورژوازی" را می شکنند و در ادامه گام، جهت "تحقق" مطالباتشان با دستگاه عظیم الطویل "بورکراتیک- نظامی" بورژوازی روبرو می گردند، چرا که، متحقق کردن هر "حق" ابتدائی همانند ایجاد "تشکلات سندیکائی" و برگزاری "اول ماه مه" و حتی مبارزه برای "دستمزدهای معوقه" در این میدان گاه، شاخک های حسی توپخانه سرمایه رابه واکنش و می دارد و تحت هدایت سه قوه قضائیه، مقننه و مجریه توپخانه دولت طبقاتی آتش می گشاید.

در چنین سوخت و سازی است، که ساده ترین خواسته "صنفی" کارگران رنگ و بوی "سیاسی" بخود می گیرد، و مبارزه بخاطر "دستمزدهای معوقه" به سطح شعارهای "ضددولتی" ارتقاء پیدا می کند. و براینراستا است، که منصوراسانلو از رهبران سندیکالیست جنبش کارگری ایران برای چندمین بار مورد حمله قرار میگیرد و ربوده میشود، و محمود صالحی یکی دیگر از رهبران جنبش کارگری را دستگیر و در بدترین شرایط جسمی در زندان به بند میکشانند، و یازده نفر از دیگر رهبران جنبش کارگری، در بیدادگاههای "سرمایه" به محاکمه کشانده میشوند. و همچنین برگزاری اول ماه مه 68 در شهر سنج با دستگیری و اعدام رهبران و برگزارکننده گانش روبرو می گردد. و یا خواست "ساده" کارگران "خاتون آباد" با شلیک گلوله پاسخ می گیرد و کارگران در خون خود می غلتند.

طبقه کارگر ایران از همان ابتدا، و از اولین روزهای پس از "قیام" بهمن پنجاه و هفت بود که خود را با سرکوب دستجات "رسمی" و "غیر رسمی" دولت جمهوری اسلامی روبرو دید. اول ماه مه 158 ولین تجربه سرکوب را طبقه کارگر در ابعاد یک طبقه توسط حاکمین جدید "دولت" بورژوازی لمس کرد و در همین دوره انحلال قهری نهادهای دمکراتیک توده ای و پایه ای ترین تشکل های سازمانیابی مبارزه طبقاتی کارگران در دستور کار رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی قرار گرفت.

رژیم جمهوری اسلامی در کنار سیاست سرکوب و انحلال تشکل های مستقل کارگری با سازمان دادن ارگان ها وابسته به خود همانند "انجمن های اسلامی" در مراکز خدماتی و تولیدی، سلطه سیاسی- اقتصادی خود را بمثابه "دولت بورژوائی" و به نیابت کل طبقه بورژوازی گسترش داد. پس از سرکوب قطعی جنبش کارگری در آغاز دهه شصت و منحل کردن تشکلات کارگری در ایران، رژیم جمهوری اسلامی در کنار سیاست سرکوب و انحلال تشکل های مستقل کارگری با سازمان دادن

ارگانهای "کارگری" وابسته به خود همانند "شوراهای اسلامی کار" در مراکز خدماتی و تولیدی، سلطه ی سیاسی- اقتصادی خود را قطعی کرد.

در این چنین فضائی، جنگ ارتجاعی و خانمانسوز" ایران و عراق" ابزار مناسبی بود در دستان رژیم و بورژوازی، تا آنها بتواند ضمن تحکیم سامانه های "دولت طبقاتی" و سازمان دادن نهادهای سرکوبگر نظامی اش، پایه های اجتماعی اش را بر اوجی از تفکرات اسلام گرایانه و ناسیونال- شونیستی در بخش های وسیعی از طبقات بورژوائی و توده ی بی شکل طبقات و اقشار تحتانی جامعه شکل داده و لایه های بی شماری را نیز بر همین بستر بی اثر نماید. اتخاذ سیاست های "سازش طبقاتی"، بجای گسترش مبارزه طبقاتی و تشویق کارگران به شرکت در جنگ "ارتجاعی ایران و عراق" درکنار جناحین "ضدامپریالیسم" و "بورژوازی متوسط" و "ملی" احزاب و سازمان های سیاسی "چپ" لیبرال و پوپولیستی در آن دوره و بویژه تمامی دستجات پرو"چینی" و پرو "روسی" بازتاب و محصول چنین روندی بود. حادثه سی خرداد شصت و انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی آغاز قطعیت بخشیدن به روند سرکوب گرایانه ای بود که با شکل گیری یکی از ارتجاعی ترین رژیم های سیاسی در اواخر قرن بیستم در ایران انجام شد.

انحلال قطعی نهادهای پایه ای و دمکراتیک مبارزه طبقاتی که بریستر دریائی از خون فعالین کارگری و کمونیستها شکل داده شد، با تثبیت ارگانهای ضدکارگری رژیم درکارخانه ها و مراکز تولیدی و خدماتی و سازمان یافتن این ارگانهای سرکوب تحت سیاست و کنترل بورکراتیک نهادی مرکزی بنام "خانه کارگر" دوران اعتلای مبارزه کارگران برای سه دهه به خاموشی گرائید.

در این دوران طبقه کارگر جوان ایران علیرغم مقاومت دلیرانه اش در مقابل این روند سرکوب گرایانه و از دست دادن بسیاری از آگاه ترین عناصر طبقه اش، بدلیل نداشتن تئینی طبقاتی از مناسبات سلطه سرمایه بر کار، درحوزه تولید و بازتولید سرمایه دارانه و نقش اساسی دولت طبقاتی بمثابه عنصر سلطه سیاسی طبقه سرمایه دار، نتوانست در تقابل با این تهاجم سیستماتیک و سبعانه مقاومتی متشکل و سازمان یافته در مقابل بورژوازی و دولت اسلامی اش سازمان دهد.

تفکیک مقوله دولت طبقاتی از طبقه بورژوازی و نگاه غیرطبقاتی به دولت جمهوری اسلامی بعنوان وجه مکمل سلطه سرمایه بر کار در حوزه تولید و باز تولید و پروسه انباشت سرمایه، پاشنه آشیل مبارزه کارگران و احزاب و سازمانهای سیاسی "چپ" بر علیه طبقه بورژوازی در آن دوره بود. در آن سالها باسابقه ترین، متشکل ترین و آگاهترین بخش طبقه کارگر ایران را کارگران شرکت نفت تشکیل می دادند.

آنها از همان ابتدا طی نامه ای تقاضا مندانه، باین توهم که "در فردای انقلاب شکوهمند ایران به رهبری امام خمینی" اداره کارخانه ها را راساً به عهده خواهند گرفت، خواهان شرکت در "شورای انقلاب اسلامی" شدند<sup>1</sup>. "شورائی" که متشکل شده بود تا بمثابه کمیته مشترک ضد انقلاب بورژوازی، کل پروسه جنبش انقلابی کارگران و زحمت کشان را بر علیه رژیم سلطنتی و بورژوازی سرکوب کند. رادیکال ترین احزاب و سازمان های سیاسی چپ فریاد برآوردند: این یعنی "حکومت دوگانه" در یک "وضعیت انقلابی"! و دیگر احزاب و سازمان های بورژوا- رفرمیستی هوادار "تئوری سه جهان" و "راه رشد غیره سرمایه داری" که جای ویژه خود را در این بالماسکه تاریخی داشتند.

واقعیت گزنده این بود، که از سوئی بعلت غالب بودن تیبنات غیرطبقاتی و بورژوائی از دولت طبقاتی بمثابه حلقه ای بهم پیوسته از روابط تولید و تنظیم مناسبات طبقاتی بعنوان وجه مکمل سلطه سرمایه و تفکیک مکانیکی آنها از هم دیگر و بدلیل نبود یک بدیل انقلابی - طبقاتی قدرتمند و کارآرا در میان طبقه کارگر و همچنین استیلای فاکتور قدرتمند توهم در میان کارگران نسبت به "حکومت انقلابی" و "ضدامپریالیسم"، و از سوئی دیگر طبقه کارگرایران با محدود کردن مبارزات خود برعلیه بورژوازی درحیطه کارخانه جهت تحقق مطالباتش با کمک و مساعدت دولت ویا بخش هایی از حاکمیت، تلاش داشت تا این رابطه را در محیط کارخانه بسودخود تغیردهند<sup>2</sup>. محدود بودن عرصه مبارزات کارگران در حلقه تنگ کارخانه ها وعدم همبستگی طبقاتی بمثابه طبقه ای برای خود و برعلیه طبقه بورژوازی و دولت، خصلت نمای این دوره تاریخی بود.

---

1- "مالایمان داریم درفردای انقلاب شکوهمند ایران به رهبری امام خمینی اداره کارخانه هاراراسا به عهده خواهیم گرفت" (کیهان، 10 بهمن 57) به نقل از یک جمع بندی کوتاه ..... نوشته جلیل محمودی  
2- جلیل محمودی درمقاله فوق بدرستی می نویسد: "بدین ترتیب شوراهای ایران قدرت رادون کارخانه می خواستند. در کارخانه ودرامورسیاست، آنرا به طبقات دیگر سپرده بودند." از

دهه ی شصت آغازگر قطعی روند فروپاشی چنین توهماتى بود . این فروپاشى به قیمت خانه خرابى، فقر و فلاکت، فحشا و اعتیاد و ازدست دادن هستنى خانواده کارگرى تمام شد، تاوان گرانى که تابه امروز نیز یوغ سنگین آن برگردن کارگران سنگینی مى کند.

شکست و به عقب رانده شدن طبقه کارگر و انحلال سندیکاها و شوراهای کارگرى در این دوره برای طبقه کارگر هیچ گاه بمتابه خانه نشینی مطلق و عدم مبارزه جهت دستیابى به مطالباتشان نبود. اگرچه بطئى و پراکنده، اما تلاش برای سازمانیابى و ایجاد تشکل های کارگرى در میان بخش های پیشرو کارگرى شوقى دوباره مى یافت و ارتباط فعالان کارگرى در گوشه کنار این مرز و بوم درهم گره مى خورد. آتش سرکوب شده مبارزات کارگران در زیر خروارها خاکستر سرکوب به حیات خویش ادامه داد و از نفس باز نایستاد.

طبقه کارگر ایران اینبار مى بایست در شرایط فقدان "دموکراسى" و در اوج اختناق سیاسى نوع دیگری از تشکل یابى و مبارزه را تجربه مى نمود. و این درشرایطى بود، که طبقه کارگر خود نیز قبای مندرسش را برای همیشه در روستاهای اطراف جا میگذاشت و پروسه ارزش افزائى اش هرچه بیشتر تحت انقیاد مطلق سرمایه قرارمى گرفت.

تلاش پراکنده کارگران در اوج اختناق سیاسى اعمال شده توسط دولت جمهورى اسلامى، جهت تشکل یابى، از جمله تلاش کارگران "کفش ملئ" که با سرکوب وحشیانه رژیم روبروگردید، تلاش کارگران حرفچین و چاپخانه های تهران برای ایجاد سندیکای چاپ در نیمه اول دهه شصت، تلاش برای شکل دادن اتحادیه صنعتگران شهرسندج، تلاش برای برگزاری اول ماه مه در نیمه دوم سال شصت در کردستان و سازمان یابى اعتصابات متعدد کارگرى در تهران، خوزستان، کردستان و شهرهای دیگر ایران، تلاش هائى پراکنده از این دست بودند، که درسال های بعد جبرا" درهم زنجیرشدند و بر جویبار واحدی روان گردیدند.

دهه هفتاد با غلبه یافتن لیبرالیسم مذهبی- سیاسى بر ارکان "دولت" و اتخاذ سیاست های گام به گام لیبرالیستى "جهان سومى" باچاشنى "مذهب" معتدل شده، در ایران و تدوین سیاست های اقتصادى در انطباق و پیروى از مدل توسعه اقتصادى سیاست های نتولیبرالیستى سرمایه جهانى جهت تشدید ادغام سریعتر در بازار سرمایه جهانى که با تشدید روند خصوصى سازى و بیکارسازیهای وسیع کارگرى صورت مى گرفت، در عرصه عمل سیاسى نور امیدى در دل استراتژیست های رفرمیست جنبش کارگرى شعله ور ساخت. این دوره، دوران تهاجم لجام گسیخته رفرمیسم با اتکا به سیاست های دولت های رفسنجانى و خاتمى برعلیه جنبش کارگرى بود، که رادیکالیسم سیاسى اش از زیر خاکستر سالهای سرکوب بال به آسمان مبارزه طبقاتى مى کشید و دردرون و بیرون جنبش کارگرى نهال های خود را پرورش مى داد.

این فضای نوین، نمى توانست تأثیرات معین خود را بر آرایش "سیاسى" درون جامعه از خود برجای نگذارد.

همکاری رژیم جمهورى اسلامى با سازمان جهانى کار و تلاش آنها جهت قبولاندن "شوراهای اسلامى" بجای تشکل کارگرى به سازمان جهانى کار در دستور کار قرارمى گیرد. على رضا محجوب اعلام مى کند: "تاسه سال پیش تشکیلات مایک تشکل صنفى- سیاسى بود... اکنون شمای تشکیلات مایک تشکیلات تمام عیار اتحادیه ای است" خانه کارگر که اساساً براساس نورمهای تشکلات فاشیستى نظیر "جبهه کار" هیتلر" و کنفدراسیون اتحادیه های کارگرى موسولینى ساماندهى شده بود به یکباره نورمهائش فرو میریزد و از یک شکل "تشکل سیاسى -صنفى" اسلامى، على الظاهر آرایش و ساختارى "اتحادیه ای" بخود مى گیرد.

و منطبق بر همین راستا و افق "سرمایه جهانى"، ودر راستای تکمیل این پروژه بورژوائى، گرایشات رفرمیستى و "لیبرالیسم چپ" درون جنبش کارگرى به صرافت انتشار نشریات "کارگرى" و عرضه "مانیفست" خود برمى آیند. نشریه "کارمزد"، درجهت پیشبرد چنین سیاستى درمقدمه جلدسوم خودبه قلم "جوادموسوى خوزستانى" مى نویسد: "درایران بعدازدوم خرداد، این اشتیاق به آزادى و کسب حقوق عادلانه، شتابى حیرت افزا به خود گرفته است.

اقتدار و گروههای گوناگون جامعه دراین میانه هریک سعی دارند با طرح مسائل خود و حل آن از مجاری قانونى و نهادهای مدنى به بسط دموکراسى و در نتیجه ثبات واقعى جامعه یارى رسانند.... ازاین رو مجموعه حاضر با هدف بازتاب خواست ها و مشکلات مزد و حقوق بگیران و طرح مسایل صنفى آنان کوشش دارد در حد بضاعت ناچیز و محدودخود، صدائى همراه و موازى با دیگر صداها باشد و از این طریق، به تقویت توسعه سیاسى و ایجادثبات اقتصادى یارى رساند. طبعاً گسترش تشکل ها و نهادهای اجتماعى و صنفى مستقل، بانى ایجاد موازنه قدرت(تعادل در رابطه دولت و شهروندان) و

بستراسلی در تحکیم امنیت روحی افراد، امید به آینده و در نتیجه پیشرفت کشور است ... وانگهی توسعه سیاسی برای تحکیم خود نیازمند پشتوانه اقتصادی است. این پشتوانه پی شک با رشد و شکوفائی تولید، ایجاد اشتغال، امنیت شغلی، ارتقاء فرهنگ و کار و... حاصل می آید. ساماندهی این امور نیز از عهده دولت-به تنهایی -خارج است."

در آن دوره "پذیرش" قبول مقابله نامه های این سازمان از جانب رژیم، و همچنین سیاست تضعیف "دولت" و گسترش "بخش خصوصی" در راستای سیاست ها و برنامه ریزی "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی"، برای گرایشات رفرمیستی درون جنبش کارگری، نه فرصت و امکانی جهت تلاش برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری و بالا بردن سطوح مبارزاتی کارگران بر علیه سرمایه و دولت سرمایه داری بلکه فرصتی بود تا از طریق "مجاری قانونی و نهادهای مدنی ... به تقویت توسعه سیاسی و ایجاد ثبات اقتصادی یاری رساند. "چرا که، طبق آخرین الگوهای "سرمایه جهانی"، ساماندهی این امور نیز از عهده دولت-به تنهایی -خارج است. " برای گرایشات رفرمیستی "درون" جنبش کارگری این غنیمت فراهم آمد تا دست در دست برادران درگذشته "ضدامپریالیست" و امروز به روز "دمکرات" شده، تشکل هائی با ساختار بورکراتیک در حد و اندازه نظام سرمایه داری در سازش با "خانه کارگر" بوجود بیاورند. انتشار نشریاتی همچون "کارمزد" و "اندیشه و جامعه" در ایران که عمدتاً توسط بخش هائی از فعالین کارگری در سطح خارج از کشور با گرایشات رفرمیستی تقویت و تبلیغ و ترویج می شد، و انطباق یافته گی بخش های وسیعی از فعالان سندیکالیست قدیمی در خارج و داخل کشور با این روند، تلاشی بود در راستای این سیاست.

دهه هفتاد اگر چه دوران تهاجم لجام گسیخته رفرمیسم و گرایشات راست علیه نهال گرایشات رادیکال و سوسیالیستی بود. اما این گرایش به هیچ وجه نتوانست در جنبش کارگری دست بالا را پیدا کند. با زوال "جنبش دوم خرداد" این گرایش نیز در جنبش کارگری به تاریخ خانه رانده شد. در آن سوی باغ سبز "اصلاحات بورژوائی" جنبشی برآمد می کرد باشاخص های "طبقاتی" معین و با رهبرانی آگاه و سوسیالیست، که نه "لیخند ملیح" دوم خردادی یا جاشنی سرکوب "دمکراتیک" قادر به کنترلش بود و نه سرکوب نظامی یا وعده "عدالت اجتماعی" جلودارش بود. پایان دهه هفتاد و آغاز دهه هشتاد، از یک سو فروپاشی دیواره های ترک خورده توهمات لیبرالیستی نسبت به تغییرات از بالا و متکی به اصلاحات حکومتی و بورژوائی و ورشکستگی ایورتونیسیم راست در جنبش کارگری و دموکراتیک بود، و از سویی آغاز برآمد جنبش کارگری در عرصه مبارزه طبقاتی و طرح مطالبات روشن صنفی- طبقاتی در مقابل بورژوازی و دولت بود.

نیمه اول دهه هشتاد، برگ تازه ای در تاریخ جنبش کارگری ایران گشود. برآمد جنبش کارگری در این دهه بر مبنی از اعتصابات هر دم گسترده کارگری صورت پذیرفت و باشکل گیری تشکل های کارگری به اوج رسید. در این دوره کارگران خود توانستند با اتکا به نیروی طبقاتی خود اشکال بالنده تری از مبارزه و نوع تشکل یابی کارگری را بوجود بیاورند، که در تاریخ جنبش کارگری ایران اگرچه نه کم سابقه، اما بعضاً پی سابقه بود. این جنبش از برخی جهات به هیچ وجه شباهتی به گذشته نداشت. تشکل های آن بر مبنی از شرایط "غیرمتعارف" اجتماعی-سیاسی و اوضاع انقلابی شکل نگرفته بودند، که با تغییر آن شرایط به خاموشی گرایند. تاریخ و زایش این جنبش و تشکل هایش با احزاب سیاسی معینی رقم نخورده بود، که با "مرگ" این احزاب این جنبش و تشکل هایش به نیستی کشیده شوند. برای نخستین بار بود که رهبران عملی این جنبش نه با "اتکا" به احزاب سیاسی بلکه با اتکا به نیروی طبقاتی خود آزاد شده کارگران در عرصه مبارزه طبقاتی پایه میدان گذاشتند. برای نخستین بار بود که انجمن های فرهنگی - سیاسی خود را شکل دادند. برای نخستین بار بود که نشریات و سایت های اینترنتی خود را سازمان دادند. برای نخستین بار بود که تشکلات ضد سرمایه داری خود را بوجود آوردند. برای نخستین بار بود که در اوج اختناق سیاسی "علنیت" طبقاتی و "فراقانونی" خود، و همچنین رهبران عملی خود را در اوج اختناق سیاسی به بورژوازی و دولت طبقاتی تحمیل کردند، و تشکل های طبقاتی خود را همچون "سندیکای شرکت واحد" را در مقابل تشکل های دست ساخته رژیم قرار دادند و خواهان برچیدن تشکل های وابسته به رژیم شدند. و از همه مهمتر با مقاومت بی نظیر خود و با اتخاذ تاکتیک ها و روش های صحیح مبارزاتی، تمامی تلاش تاکنونی رژیم راجهت سرکوب مبارزانشان را خنثی کردند.

این دوران یعنی نیمه اول دهه هشتاد، با سه شاخص عمده همراه بود، که هر یک به تنهایی تاثیرات معینی را بر کل پروسه مبارزات کارگران از خود بر جای گذاشت.

1-تشکیل "سندیکای شرکت واحد" و مقاومت و ایستادگی کارگران شرکت واحد در مقابل سرکوب رژیم، در شرایط "اختناق سیاسی" حاکم بر جامعه، که پایانی بود برگفتمان های لیبرالیستی که ایجاد تشکل های مستقل کارگری را موکول به فضای "باز سیاسی" و درجه ای از وجود "دمکراسی" بورژوازی با اتکا به "سرمایه صنعتی" می کرد.

2- تأثیر متقابل جنبش کارگری بر جنبش کردستان و تأثیر متقابل جنبش انقلابی کردستان بر جنبش کارگری بطور کلی و در همین ارتباط، اعتصاب شانزده روزه پیروزمندانه کارگران نساجی کردستان و برگزاری اول ماه مه 83 و 84 والخصوص برگزاری ماه مه سقز که نقش اساسی در مطرح کردن طیف وسیعی از فعالین کارگری بعنوان رهبران جنبش کارگری در سطح ملی و جهانی داشت.

3- شکست آلترناتیوهای "لیبرالی" در جنبش دانشجویی و همگرایی تدریجی این جنبش با جنبش کارگری.

چنین سطحی از مبارزات، نه تنها واکنش های متفاوتی را در سطح جنبش چپ و کمونیستی رقم زد، بلکه به تدریج تأثیرات معینی را از خود بر جنبش "چپ" از خود برجای گذاشت و دیواره های "دگماتیسم" را دچار "ترک" کرد، چرا که، اساسا این جنبش نه فقط از آن رو که با اشکال و فاکتورهای نوینی خود را در عرصه مبارزه طبقاتی مطرح می نمود، بلکه عمدتا "بخاطر شاخص های مبارزاتی معینی بود که طبقه کارگر، در بستر رشد کمی و کیفی خود آن شاخص هارا "زایش" می کرد.

جنبش کارگری ایران در بدو تولدش همواره پروسه تشکل یابی خود را در عرصه مبارزه طبقاتی با احزاب سیاسی مفهوم می کرد. حزب کمونیست ایران نقش تعیین کننده ای در بوجود آمدن اولین اتحادیه های کارگری در ایران و تشکل یابی کارگران در آن دوران داشت. و پس از آن نیز این نقش اساسی را "حزب توده" بر عهده داشت. در آن دوران بیش از آنکه مبارزات و نیازمندی های اقتصادی و خود انگیخته کارگری، تشکل های کارگری را سازمان یابی کند، این اوضاع سیاسی جامعه بود، که نقش تعیین کننده در پیدایش آنها داشت و تشکل های کارگری را بر اساس نیازمندی های خود سامان یابی می کرد و بوجود می آورد، طبقه کارگر تا این دوران، خود بمثابه طبقه ای برای خود هیچ گاه نتوانسته بود، گامهایی در جهت تشکل تشکل های مستقل خود بردارد و به آن مادیت ببخشد. تغییر ریل جنبش کارگری که کیفیتا برآمد خود را در اوئل دهه هشتاد بنمایش گذاشت، نه محصول دوری از احزاب سیاسی و "سیاست" زدگی و یا "سوسیالیسم" زدگی کارگران و گرایش به مبارزه تدریجیست همان گونه که هموندانشان در اروپا و آمریکا در باطلاق آن در غلتیدند. بلکه برعکس از یکسو محصول گسترش سرمایه داری در ایران و بوجود آمدن قشر وسیعی از کارگران صنعتی بود و از سویی بالارفتن سطح آگاهی طبقاتی به درجات مختلف در میان کارگران ایران بویژه کارگران صنعتی بود. این سطح آگاهی، بشکل هوشمندی در تمامی عرصه های نوع انتخاب تشکل های کارگری و واکنش های سیاسی و اجتماعی بر اساس منافع کوتاه مدت و دراز مدت خود و طرح مطالبات کارگری و مبارزه جهت تحقق آنها و همچنین اتخاذ تاکتیکها و روش های بدیع مبارزه خود را نشان می داد.

نیمه دوم دهه هشتاد برگ دیگری در تاریخ جنبش کارگری ایران گشود، صرف نظر از تلاش مستمر کارگران و فعالین کارگری جهت تشکل یابی و تحمیل تشکل های مستقل کارگری به دولت و بورژوازی و تولد تشکل هائی همچون، "کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل مستقل کارگری"، "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری"، "اتحاد کمیته های کارگری"، "سندیکای کارگران شرکت واحد"، "کمیته برگزاری اول ماه مه جنوب" و همچنین تلاش های مثبتی که هم اکنون مجموعه ای از فعالین و تشکل های کارگری برای ایجاد اتحادی وسیعتر بر بستر «شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری» به پیش می برند، و همچنین رهبران آگاه و ثابت قدمی همچون محمود صالحی و... و همچنین رهبران سندیکای شرکت واحد که نشانه های بارزی از رشد کیفی مبارزات و جنبش کارگری در ایران است، همپیوندی و مبارزات متحدانه کارگران کرد، فارس، آذربایجانی و غیره... می باشد که کیفیت بالائی از اتحاد طبقاتی را در اول ماه مه امسال به نمایش گذاشتند. در اول ماه مه 1386 فریاد "محمود صالحی آزاد باید گردد"، فضای تهران را به لرزه درآورد. محمود صالحی که نامش با برگزاری اول ماه "سقز" همآوا شده بود. در این روز نامش با اول ماه مه "ایران" همآواز گردید. در اول ماه مه امسال، تبلور خواست آزادی محمود، مرزهای کردستان را در نوردید، و در مرکزی ترین تجمع کارگران فارغ از هر رنگ و نژادی به نقطه اوج تولد خود عروج نمود.

جنبش کارگری در دهه هشتاد، نه فقط تضعیف لیبرالیسم و پراتیک منطبق با آن را در جنبش کارگری ایران رقم زد، بلکه در تداوم مبارزات خود، گفتمان ناسیونالیستی حادی طبقاتی و گسترده حول مبارزه برای آزادی فعالین و رهبران کارگران در ایران و کردستان با شکست مواجه کرد. آغاز نیمه دوم دهه هشتاد، آغاز فروافکنی بادبان های پوسیده ناسیونالیسم، عنوان مانعی در مقابل وحدت طبقاتی کارگران بود. برخلاف روند مبارزات "مستقل" کارگران در ایران، هم اکنون ناسیونالیسم بورژوازی در کردستان با سرخم نمودن در مقابل ناسیونالیسم عظمت طلب "فارس" و سلطنت طلب و از آن بیش تر با اتکاء و دلخوش کردن به آلترناتیوهای امپریالیستی در منطقه جهت تحقق مطالبات بورژوائی خود می باشد.

